

## درس گفتارهای دگرگون های اجتماعی و تئوری انقلاب

مهدی مطهرنیا

اندیشکده آینده اندیشی سیمرغ - اندیشکده سیمرغ باریخ -

### ➤ جلسه نخست

مجموعه درس گفتارهای دگرگون های اجتماعی و تئوری انقلاب را در سی و هفتمین روز خیزش ملت ایران در شهریور و مهر ۱۴۰۱ آغاز می کنیم. پیش از این در اندیشکده "سیمرغ باریخ" در جهت گیری های آینده اندیشانه برای منافع و اشتراکات ملی در باب احتمال وقوع این رویداد سخن گفته بودیم و قرار بود که این درس گفتار را با عنایت به این آینده پژوهی زودتر آغاز کنیم. به واسطه ی بعضی از مسایل محیطی این امر به تاخیر افتاد و با این مقوله در چشم انداز عینی روبرو شدیم. همه این تلاش ها در جهت تحلیل و کاوش در "ایران آینده" و "آینده ایران" بوده است.

ما سعی کرده ایم از اندیشه ها و دیدگاه های اندیشمندان و اساتید حوزه های مختلف در اندیشکده استفاده کنیم و در پرتو جهت گیری آینده اندیشانه در مورد مسائل گوناگون مبتلابه را بررسی کنیم و در آینده بیش از گذشته بررسی خواهیم کرد. البته با جهت گیری ملی و رسالت نهادینه شده آدمی برای ایران آینده و آینده ایران.

باید توجه داشت که تحولات اخیر در آبان ۹۸ ریشه دارد که پیش از این بنده به آن در تابستان ۹۷ اشاره کرده بودم و اکنون هم حوادث جاری را در راستای نظام عالی شناخت در سایه تحقیقات و یافته های علوم اجتماعی در اندیشکده پیش بینی شده بود.

این جلسات هم قرار است هر یکشنبه با حضور شما دوستان و اساتید ادامه یابد و مباحث مطروحه با چارچوب بندی و نظم به ثبت رسد.

پیش از این مقدمه ای را در رابطه با اندیشه و وجوه گوناگون اندیشگی بشر در حوزه های علوم اجتماعی و سیاسی بیان کرده بودم. اکنون خلاصه وار به آن بحث ورود می کنیم و از پس آن، بحث اصلی را پی خواهیم گرفت.

بر مبنای جهت گیری های اجتماعی نخست باید از اندیشه های سیاسی و اجتماعی سخن گفت. باید دید این اندیشه چه جوهری را در بر می گیرد. وقتی می گوییم اندیشه سیاسی یا اجتماعی، یک نظام عام مدنظر است که در سطح تحلیل کلان حداقل سه شعبه را در بر می گیرد؛ اندیشه مبتنی بر عقل، عقلانیت و خردورزی است. گرچه این سه متفاوت نیستند اما از هم متمایزند. نهایتا این عقل و اندیشه است که چهره های گوناگونی پیدا می کند. عقل نقلی ما را به الهیات رهنمون می کند. عقل تجربی ما را به علم تجربی و ساینس به معنای اخص کلمه می برد و در فضای ما بین عقل علی و تجربی یک عقل علی وجود دارد.

# عقل

## در سه وجه

عقل نقلی -  
الهیات

عقل علی-  
فلسفه

عقل تجربی -  
علم

### وجوه کلان رویکردهای عقلانی برای توضیح پدیده های گوناگون

اینها کاملاً متمایز نیستند. ما برای شفافیت بخشی به نظام اندیشگی این سه را از هم جدا می‌کنیم.

بنابراین درباره جامعه می‌توان با تکیه بر الهیات سیاسی و اجتماعی سخن گفت. بسیاری از آینده‌اندیشانی که فرجام‌گرا هستند؛ مثلاً به ظهور منجی‌ای در آخر الزمان ارجاع می‌دهند. اینها بر عقل نقلی تکیه کرده و بر اساس آن عمل می‌کنند. نوعی الهیات آینده‌اندیشانه، ایدئولوژی سیاسی و ... به وجود می‌آورند. کتاب نبرد من هیتلر را می‌توان در دسته بندی الهیات سیاسی و چهره آرایی آینده بر اساس هنجارهای مورد علاقه‌ی او دانست. از این نمونه می‌توان به آنانی اشاره کرد که به صهیون و آرماگدون باور دارند. یا باور به سوشیالیست‌ها دارند که در آیین زرتشت، ایرانیان باستان معتقد به ظهور وی بودند.

یا این عقل نقلی است؛ یعنی می‌گویند این سخن از فلانی نقل شده.. که امام دوازدهم شیعیان ظهور خود را عینی می‌کند و به تعبیر بنده عصر آخرالزمانی شکل می‌گیرد. یا الهیات مسیحی\_یهودی به آرماگدونی معتقد است که با صهیون به نتیجه می‌رسد. این‌ها آینده‌اندیشی فرجام‌گرا هستند. به تعبیر بهتر این آینده‌اندیشی نوعی "جبرگراست"؛ اما نزدیک به آن تلقی می‌شود. آینده‌اندیشی جبرگرا در کنار این نگرش فرجام‌گرا قرار می‌گیرد. به گونه‌ای که در فلسفه علمی تجربی مارکس اشاره می‌شود که در پایانه‌ی دگردیسی جوامع، جامعه در جبر تاریخی به مارکسیسم و سوسیالیسم ختم می‌شود.

این را نیز می‌توان به نوعی فرجام‌گرا نام نهاد که با عنوان "جبرگرایی" معنی دقیق‌تری دارد. اما در نهایت هر دو وجه به فرجامی اعتقاد دارند که یکی الهیات است، می‌گوییم فرجام است و دیگری به جبر گرایی نشان می‌دهد. پس عنوان فرجام‌گرایی را بر آن می‌توان بر نوعی الهیات آینده‌اندیشانه گذاشت و جبرگرایی را بر نوعی تحلیل فلسفی - علمی از پایان حیات جوامع بشری نهاد. در کنار این‌ها ما یک آینده‌اندیشی داریم که عقلی است و در آن روندها را علمی و با استفاده از مبانی معرفت‌شناسانه متمایز می‌بینیم؛ این نگاه آینده‌را نه جبری

و نه فرجام گرا که پیامبرگونه می بیند یعنی به نوعی که در پرتو نیایش عقلی و کوشش خردگرایانه بشر می تواند آینده جبری را هم تغییر دهد. در این سطح از مبانی روش شناسانه و روش های علمی مانند تحلیل و برون یابی روند، تحلیل پیشرانه ها، و تعقیب سیگنال ها و ... استفاده می شود.

می توان از این ها دریافت که در آینده چه رخ خواهد داد. این مهم، به علم تجربی و تئوری های اجتماعی نزدیک می شود. لذا این ها از هم متمایز می شوند تا شناخت ما را کامل کنند اما در عمل همه این ها موضوع واحدی دارند و در هم تنیده هستند. شما کتاب "نبرد من" هیتلر را ببیند واقعا یک الهیات سیاسی است. هیتلر در این کتاب یک جامعه موعودی را طراحی کرده است. این که قبول کنیم یا خیر [ایدئولوژی هیتلر] بحث دیگری است؛ نازیسم آلمانی و مکتبی به نام فاشیسم که در اندیشه سیاسی غرب حضور پر رنگی دارد دارای ۱۰ ویژگی است. در واقع تمام نظام های توتالیتر در همان ده ویژگی خلاصه شده اند و به راحتی می توان مصداق یابی کرد .

بنابراین وقتی از دگرگونی های اجتماعی سخن می گوئیم، از ادبیات سیاسی یا از اندیشه های سیاسی و اجتماعی حرفی به میان می آوریم؛ وجوه متفاوتی از اندیشه های سیاسی بشر را ذکر می کنیم که زندگی بشر را در بر می گیرد.

دریچه نگرش همه این ها اساسا از نظام اندیشه و اندیشیدگی بشر نشات می گیرد. اما در درون این ها زاویه دید و مرکز ثقل نگاه ها متمایز از دیگری است. شما اگر از پنجره به بیرون نگاه کنید هر کدام بخشی از نگاه خود را از پنجره بیان می کنیم یعنی دریچه نگاه ما درست است که یک پنجره واحد است اما زاویه دید ما و توجه و نگرش ما متفاوت خواهد بود. دگرگونی های اجتماعی بخشی از جامعه است که به پدیده ها و انگاره های اجتماعی توجه دارد. آموزش و پرورش یک نهاد اجتماعی است. نیروهای مسلح، خانواده و رسانه ها و ... پدیده ها و نهاد های اجتماعی هستند.

اما گذار نسل ها مانند نسل X یا Y یا Z یا به تعبیر بنده نسلی که اکنون در ایران غالب است را نام نسل A بر آن نهادیم؛ یک پدیدار اجتماعی است و تحول درون متنی دارد. تحول است، اِولوشن Evaluation است و نه رولوشن Revaluation! همه ی این مفاهیم تاریخمند؛ زمانمند؛ و زبانمند؛ هستند و تحول گفتمانی دارند و مصداق یابی هایش گفتمانی می شود. لذا من یاد گفته باشلار می افتم که در معرفت شناسی اش می گوید: "تاریخ ازلی و ابدی نیست هر مقطعی از تاریخ گفتمان خاص خود را دارد. هر چند دقایق گفتمانی هر عصری می تواند در عصر بعد انعکاس یابد. من می گویم ما می خواهیم "آینده زمان یا تاریخ آینده" را ببینیم پس می گوئیم "باریخ، یعنی آینده زمان" ما باریخ زمان را می بینیم آینده ای که در ئس از عبور از آن و یا بهتر بگویم عبور "آن" از ما به تاریخ تبدیل خواهد شد. برای این مهم باید ببینیم در تاریخ هم چه گذشته است..

پس باید تاریخ نگری هم داشته باشیم.. تاریخ ابدی نیست و هر مقطعی گفتمانی خاص خودش را دارد" ببینید این نکته را باید دقیقا درک کرد زیرا باشلار بعد از این می گوید: "دقایق گفتمانی هر بخشی از تاریخ در بخش دیگر انعکاس می یابد".

این که می‌گوییم در ایران انقطاع نسل‌ها داریم یک اشتباه فاحش معرفت‌شناسانه است. این که بگوییم دهه هشتادی‌ها با نسل قبل خود دهه هفتادی‌ها و هشتادی‌ها متفاوت‌اند خیر! این‌ها در ادامه آنها به میدان آمده‌اند. پدران و مادران که بسیاری خواسته‌هایشان مرتفع نشده و ارزوهایشان جا مانده! طوری این‌ها را پرورش داده‌اند که دقایق گفتمانی نسل آن‌ها را منعکس کنند. این که بسیاری از جامعه‌شناسان ما می‌گویند "دچار انقطاع نسل‌ها هستیم" را بنده بر اساس دیدگاه باشلار (که عنوان کردم) اصلاً نمی‌پذیریم. نسل‌های ایکس و ایگرگ و... مانند هم نیستند. و نسل A که عنوان بنده به نسل دهه‌هشتادی است (A) در انگلیسی پشت هر کلمه ای بیاید معنای آن را واحد می‌کند (به آن معنای درونی می‌باشد و استقلال می‌دهد. این‌ها نسبت به نسل Z و X یا Y مستقل هستند.. نسل ای شبیه آنها نیستند منقطع هم نشدند اما استقلال فکری دارند. اگر فکر کنیم از پدیده‌های اجتماعی منقطع شده اند اشتباه است؛ تغییر و تحول نسل‌ها پدیده نیست بلکه یک پدیدار اجتماعی است.

از این رو در جامعه‌شناسی کنت پدر جامعه‌شناسی؛ وی جامعه‌شناسی ایستا و پویا را مطرح کرد.. همان گونه که در جامعه‌شناسی ایستای ایران نمی‌توان نهاد دین را ندید و نادیده انگاشت. دین که فقط تعبیر یا روایت اسلام انقلابی شیعه با قرائت آیت الله خمینی و نظریه ولایت فقیه او که خلاصه نمی‌شود و محدود به آن نیست .

دین به صورت اثر گذار آن در صحن سیاست ایران از آیین کوروش دیرینه و تبار پیدا می‌کند. کوروش به عنوان بنیادگذار ملیت ایرانی، خودش آئینی دارد؛ زرتشت قبل از اسلام بوده است. لذا انگارهای دینی و دین به عنوان یک نهاد در ایران بسیار معنا دار است.

اگر امروز نظریه ولایت فقیه مطرح می‌شود، در فره ایزدی نیز به گونه ای وجود داشته است. این تلاش در پی آن است که فره ایزدی را به نفع خود الهیزه کند. همان گونه که ایرانیان تلاش کردند اسلام را ایرانیزه نمایند. این معانی باز تعریف شده و با تلفیق همه این‌ها با هم به جامعه تزریق و اثر گذاشته و هنوز هم اثر می‌گذارند. جامعه ای که فره ایزدی را در خدایگان شاهنشاه می‌دیده است.

این برای جامعه ملموس‌تر است و راحت‌تر می‌پذیرد. اگر می‌خواهیم در جامعه دگرگونی ایجاد کنیم (با وجود دین‌گریزی‌ها و دین‌ستیزی‌هایی که بوجود آمده) اما همین الان و با وجود تمام مسائل می‌گوییم که در آینده و به یک باز تعریف دیگری از دین نیاز داریم که در "دینداری معنویت‌گرای مدرن" نمود پیدا خواهد کرد. این مهم را نمی‌توان نادیده گرفت. امروز سخن از معرفت‌گرایی است. بنده از ۱۳۷۹ به این سو از سی مرغ و سیمرغ سخن می‌گوییم، از کثرت به وحدت؛

این که سیمرغ مرغان را فرامی‌خواند و واحد می‌شوند و سپس سیمرغ مجدداً مرغان را به کثرت سوق می‌دهد. اکنون هم کثرت‌گرایی در جامعه ما در حال "انتشار" و بیش از گذشته مطرح است. یعنی پشت تمام این نکات اندیشه و فلسفه وجود دارد. چگونه می‌شود که جامعه‌ای که در اوج ثبات است و محمدرضا شاه پهلوی می‌گوید که ما به دروازه‌های بزرگ تمدنی رسیده ایم و حزب رستاخیزی بنیان نهاده می‌شود که می‌گوید باثبات‌ترین کشور جهانیم.. اما از ۱۹ دی ۱۳۵۷ تا ۲۲ بهمن چه اتفاقی رخ می‌دهد؟ آیا یک انفجار بود؟ خیر.. این واقعه از ۱۳۳۱ و ۳۲ آغاز شده بود و در خرداد ۱۳۴۲ خود را نشان داد و به وقایع سیاهکل رسید .

چگونه می‌شود یک جامعه ای از وضعیت خیزشی یا جنبشی به انقلاب برسد؟ این را تئوری های انقلاب پاسخ می‌دهد. در اندیشه های سیاسی اگر بخواهیم این معنا را ردیابی کنیم و نقطه عزیمت بگذاریم؛ به ویژه در فلسفه سیاسی و اندیشه سیاسی غرب، می‌توان به دو شاعر معروف یونانی هومر و هزیود رجوع کرد؛ هومر شاعر طبقه اشراف و ثروتمندان است و هزیود شاعر کارگران و فرودستان جامعه. دکتر شرف‌الدین خراسانی در کتاب "فلسفه یونان" خود این مورد را کاملاً توضیح داده است.

در فلسفه غرب برتراند راسل هم این مسائل دیده می‌شود. هومر در اودیسه قطعه‌ای دارد که بنده بسیار دوست می‌دارم، می‌گوید "چون دو مرد همراه یکدیگر باشند یکی پیش‌بین تر از دیگری است" یعنی امکان ندارد دو انسان در کنار هم باشند و یکی هدایت دیگری را عهده‌دار نشود! حال ممکن است در موقعیت های متفاوت یا متمایز جای آن‌ها با هم عوض شود اما یکی جلوتر را می‌بیند و هادی می‌شود.

در خانواده هم زن یا مرد بالاخره یک نفر هدایت خانواده را در فراز و نشیب‌ها به دست می‌گیرد. در جامعه و در بخش‌های پدیدارها، عدم تجانس اجتماعی بوجود می‌آورد. در بحث عدم تجانس اجتماعی که یک مقوله جبری است می‌توان گفت که در جامعه همه آدم هستند؛ بلکه درست است و تمایزی بین ما نیست. بنده بین زن و مرد تفاوت جسمی قائم و نه جنسیتی. این تمایز است و تفاوت هم نیست.

اما این که بگوییم آدم‌ها در یک مقوله بنا بر تجربه زیستی خود بر مبنای مطالعات و گرایش‌های درونی نمی‌تواند بر دیگران چیره شود هم نادرست است. بالاخره فردی در یک زمینه ای نسبت به سایرین پیش‌تاز است و چون فرد پیش‌تاز و پیشرو است، پیش‌رو را بهتر می‌بیند. پس پیش‌رو پیش‌رو را بهتر و دقیق‌تر می‌نگرد. البته "مرد" در کلام هومر جنس نیست یعنی مذکر نیست بلکه معنای پیش‌رو را می‌دهد. باید بگوییم "چون دو آدم همراه یکدیگر باشند یکی پیش‌بین تر از دیگری است". اساساً باید مقوله یا مسأله زن و مرد در ایران و کلاً در نظام اندیشگی آدمیان حل شود..

بسیاری از ما نتوانستیم این تمایز جسمانی را در آدمیت جمع کنیم! خوب باید حلس کنیم که اتفاقاً از همین ادبیات‌مان باید شروع شود. به جای اینکه بگوییم "مرد باش" بگوییم "آدم باش". این مرد در ادبیات انگلیسی کلمه اش ویره.

بنابراین آن که پیش‌بین تر است باید رهبری را بر عهده بگیرد. آن چه که بعنوان بصیرت نام می‌برند را "دانایی هوشیارانه" نام نهاده‌ام. یعنی خرد ورزی کردن. خرد افق روبرو را می‌بیند. خرد آماده شرایط بوجود آمده در آینده می‌شود و دچار خطای استراتژیک نمی‌شود. لذا در دگرگونی های اجتماعی و تئوری های انقلاب ببینید که چرا مردم خیزش می‌کنند؟ چرا جنبش‌ها شکل می‌گیرد؟ چرا انقلاب می‌شود؟ چگونه خیزش‌ها به جنبش و جنبش به انقلاب ختم می‌شود.

البته خیلی از جنبش‌ها تحول خواهند و به Revaluation می‌انديشند و نه Evaluation! برخی انقلابی و برخی تحول‌خواه؛ وقتی شما به تحول توجه نمی‌کنید و پیش از آن رفرم Reform یا اصلاحات را پاسخ نمی‌دهید جامعه به سمت انقلاب سوق داده می‌شود.

جامعه ابتدا اصلاح می‌خواهد، اصلاح در توسعه ملی می‌تواند بخزد. اما اگر توسعه ملی و ناکارآمدی در دستیابی به کارآمدی جلوه پیدا کند، تحول بزرگ را طلب می‌کند که فراتر از اصلاحات است اگر هم اصلاح و تحول جواب نداد به سر وقت انقلاب می‌رود؛ که کاملا طبیعی است. بستر انقلاب را چه کسانی آماده می‌کنند؟ کسانی که جلوی اصلاح را می‌گیرند. وقتی اصلاح مسدود شد لاجرم انقلاب شکل می‌گیرد. رفرم انقلاب کاخی است! در همه جای جهان اصلاح‌طلبان (رفرمیست‌ها) از درون کاخ‌ها وارد عرصه اصلاح می‌شوند. گورباچف با گلاسنوست و پروستریکا از درون کاخ ریاست جمهوری آمد. در رده‌های اصلی جمهوری سوسیالیستی اتحاد جماهیر شوروی اصلاحات شکل گرفت. اما، بی‌فرجام ماند.

در ایران مگر اصلاح‌طلبان خودمان اینگونه نبودند؟ بنابراین وقتی جلوی اصلاحات را بگیرید و با تخریب، انسداد ایجاد کنید، جامعه سمت تحول می‌رود و اگر این هم نشد سر وقت انقلاب می‌روند. این مسیر را ما در تئوری خواهیم دید.

از این رو اساسا اولین تئوری‌های انقلاب که در اندیشه‌های سیاسی هم بسیار مطرح است تئوری‌هایی است که به دگرگونی‌های اجتماعی اشاره دارد. از متابولیای افلاطونی می‌ایم مثلا به توماس مور می‌رسیم. همه این‌ها سعی می‌کنند نخست توجه، معطوف به تحول باشند و قبل از تحول به اصلاح؛ لذا وقتی از متابولیای افلاطونی سخن می‌گوییم (به عنوان یکی از اولین پژوهاک‌های اندیشه فلسفی راجع به دگرگونی) از متابولیا یعنی تغییر و تحول تدریجی سخن می‌گویند. یک مکانیسم درونی است مانند بدن انسان. می‌گویند جوامع وقتی آغاز می‌شوند از جامعه سالم شروع می‌شوند. **تعریف جامعه سالم را افلاطون چنین بیان می‌کند: "جامعه سالم جامعه‌ای است که هر کس به اندازه نیاز خود تولید و به اندازه تولید خودش مصرف می‌کند."**

همین نگرش در اندیشه مارکس و سوسیال\_کمونیسم هم پدیدار می‌شود که اتفاقا ریشه‌های جالبی با اندیشه افلاطون دارند. مارکس گفت فلسفه دیگر کارش تبیین جهان نیست و نباید بدان پردازد و باید به تغییر جهان می‌اندیشد.

لذا افلاطون اول جامعه سالم را طرح می‌کند. ماجرا ماجرای اقتصادی است. در متابولیا (جامعه سالم) اولین چیزی که فرد بدان می‌بالد و آن را عامل تسلط و چیرگی بر افراد جهت کسب منافع بیشتر می‌کند؛ جسمانیت خود است. سفید و سیاه بوجود می‌آید، مرد و زن بوجود می‌آید. از این رو نخستین عامل چیرگی جذابیت‌های ظاهری است؛ تبار پیش می‌آید. جامعه سالم ابتدا به آرایش ظاهری خود توجه دارد و سراغ آن می‌رود و نظام برده‌داری ایجاد می‌شود. این تغییر و تحول تدریجی از یک جامعه سالم به برده‌داری می‌انجامد! اتفاقا مارکس هم این‌ها را در دترمینیسم تاریخی خود دسته بندی می‌کند.

مارکس می‌گوید: "این جامعه برده‌داری کم‌کم می‌خواهد چیرگی و تسلط خود را بالاتر می‌برد. اینجا به چه می‌بالد؟ وقتی سفید و سیاه مطرح شد دیگر به تبار خود خواهد بالید. این جامعه آریستوکرات است. این جا آریستوکرات به معنای اشراف سالار نیست بلکه معنای تبارسالار را می‌دهد! من که هستم؟ مثلا فلانی نوه و نواده‌ی بهمانی! دارای فلان تبار در فلان خانواده و در فلان جغرافیا است. این آریستوکراتی است. جامعه این جا

اصالت را به تبار و نژاد می‌دهد. می‌گوید تبار را مدتی از آن استفاده می‌برد چیرگی می‌یابد اما پس از مدتی دیگر تبار هم پاسخگو نیست. برای این که بتواند تبار خود را مجهز کند و چیره‌تر شود جامعه سر وقت الیگارشی می‌رود؛ چون تبار جواب نداده است. جامعه ثروت‌سالار می‌شود. در همین جامعه ایران پس از انقلاب می‌توان نمونه‌هایی را مشاهده کرد. جامعه به سمت ثروت‌اندوزی می‌رود تا با حربه ثروت به چیرگی خود ادامه دهد. پس از مدتی دیگر ثروت و تبار و شکل و ظاهر هم جواب نمی‌دهد. (اینها را افلاطون حدود بالغ بر ۵ پیش از میلاد مسیح بیان کرده است).

پس جامعه سراغ دموکراسی می‌رود. دموکراسی ای که افلاطون مخالف آن است در اینجا تجلی می‌یابد؛ یعنی آن نظام حاکم برای این که خیالش از ثروت‌اندوزی راحت باشد اجازه آزادی برخی از مسائل و پدیده‌ها را می‌دهد. مسائلی که باعث می‌شود که توده‌ها مشغول بازی خودشان باشند و نسبت به طبقه حاکم حساسیت به خرج ندهند و به دلمشغولی خود بپردازند. در این جا حاکمیت حساسیت‌های جزئی ایجاد می‌کند تا جامعه به مسائل مهم و اساسی نپردازند و از آن سخن نگویند.

اینجاست که یک دموکراسی هدایت‌شده‌ی طبقاتی بوجود می‌آید؛ نه دموکراسی به عنوان سبک زندگی، خیر یک دموکراسی کنترل‌شده. ی در خدمت حکام حاکم شکل می‌گیرد. بنده دو دهه است که بر دموکراسی به عنوان سبک زندگی اشاره داشته و سخن گفته‌ام و اکنون هم بر همین عقیده‌ام. این دموکراسی به عنوان فورمیشن حکومتی از این نوع تفکر بوجود می‌آید. می‌گوید مردم را آزاد بگذار تا زندگی خودشان را انجام دهند در عین حال به برخی مسائل حساس‌شان کن و بدان‌ها مشغول گردان و در همین اثنا ما حکومت خود را جلو برده و کار خود را می‌کنیم و با کمترین هزینه و بیشترین بهره حکومت را به نفع خود مستقر و مستحکم می‌کنیم. این یک انحراف دموکراتیک در بطن دموکراسی است! این دموکراسی با زاده‌شدنش ضد خود را همراه دارد؛ باید مراقب این نوع دموکراسی باشیم. حال این مدل دموکراسی در قالب پادشاهی یا جمهوری یا فدراتیو و کنفدراتیو می‌تواند متجلی شود و یا در قالب سبک زندگی تبلور یابد.

از این رو این مدل هم با اهداف ذکر شده پس از مدتی جواب نمی‌دهد و مردم، توده‌ها و طبقات مختلف جامعه به یک درک تجربی می‌رسند که این دموکراسی "دموکراسی" نیست و شروع به طغیان می‌کنند. اینجاست که حکومت در پنجمین مرحله تیرانی می‌شود و ستمگری پیشه می‌کند و از ابزار زور و خشونت و سرکوب استفاده می‌کند..

اینجا افلاطون امر انقلابی را در تئوری خود که چرا امر تیرانی به انقلابی تبدیل می‌شود را به شکل دیگری بیان می‌کند که بسیار مهم است. مارکس می‌گوید در این نقطه کمیت بیشتر می‌شود و خودآگاهی نسبت به کمیت بوجود می‌آید. کارگران به یک باره می‌فهمند که نسبت به جمعیت خود چه قدرتی دارند! اما افلاطون این را نمی‌گوید؛ اینکه این فرآیند، این دترمینیسم **determinism** این جبر به کجا می‌انجامد به سراغ "نبرد نخبگان" می‌رود.

افلاطون می‌گوید حکومت تیرانی فرونمی‌پاشد مگر اینکه نخبگان حاکم رودررو شوند. جالب است که همین سخن که افلاطون حکیم میگوید را پارتو در ۱۹۲۳ در گذشته می‌گوید: "هرگاه شیرها و روباه‌ها به جان هم می‌افتند این سرآغاز فروپاشی است

"بالاخره به تعبیر پاره تویی یا شیرها روباه‌ها را از حکومت بیرون می‌کنند یا روباه‌ها شیرها را. آن وقت هر کدام بین مردم رفته و آن‌ها را علیه دیگری بسیج می‌کنند. اصولاً هم شیرها روباه‌ها را بیرون می‌اندازند و آنها هم مردم را به شورش فرامی‌خوانند. اینجاست که بندیتو کروچه فیلسوف معاصر ایتالیایی (از طرفداران تفکر نخبه‌گرایی در تئوری‌های انقلابی دگرگونی‌های اجتماعی می‌گوید: "انقلاب‌ها معرکه نبرد نخبگان است و مردم هم آتش‌بیاران این معرکه هستند)". در کتاب بسیج اجتماعی و انقلاب‌ها نوشته دکتر بشیریه آمده [درست هم می‌گوید. در این کتاب جناب بشیریه درباره ارسطو و مارکس سخن می‌گوید و در خلال این دو از کروچه هم جمله‌ای به میان می‌آورد.

بنابراین افلاطون علت تمام انقلاب‌ها را (و نه متابولیاها) نبرد نخبگان می‌داند. در حالی که افلاطون را در نظریه‌های سیاسی جزء ایده‌آلیست‌ها می‌دانند. پارتو رئالیست و در مکتب واقع‌گرایی قدرت قرار می‌گیرد اما هر دو تقریباً در این باب یک چیز را بیان کرده و تأکید دارند و می‌گویند عامل اصلی فروپاشی حکومت‌ها نبرد نخبگان حاکم است. به‌طور طبیعی وقتی دمکراسی به عنوان سبک زندگی نباشد مدام دیگران را اطرافش را می‌زند یا به قولی حذف می‌کند. خوب کسی که از این دایره بیرون می‌افتد و حذف می‌شود هم بیکار نمی‌نشیند و تلاش می‌کند به دایره اصلی قدرت بازگردد.